



زگهواره تا گور دانش بجوی

سید محمد دبیرسیاقی

این عنوان که همانند مصرعی است در بحر متقارب مَثَمَن مقصور بر وزن «فعلون فعلون فعلون» یا «تَ تَن تَن تَن تَن تَن تَن» و در حکم ترجمه‌ای است از حدیث «أَطْلِبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ». حدیثی که حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز آن را در شاهنامه از زبان پیامبر اسلام (ص) درباره خود و علی بن ابی طالب (ع) آورده است:

که من شهر علمم، عَلِيمٌ در است

درست این سخن گفت پیغمبر است

گواهی دهم کاین سخن راز اوست

تو گویی دو گوشم پر آواز اوست

آغاز شاهنامه، ابیات ۱۰۳ و ۱۰۴

شادروان میرزا علی اصغر خان حکمت شیرازی در یادداشت‌های روزانه خود، در بخشی که مربوط به دوران تصدی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه «وزارت فرهنگ» در سالهای ۱۳۱۲ تا تیرماه ۱۳۱۷ شمسی است، نوشته‌اند: «آقای^۱ از صاحب‌منصبان قدیم وزارت معارف حدیث «أَطْلِبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» را در قالب مصرعی به وزن بحر متقارب برگردانده‌اند، یعنی به صورت "ز گهواره تا گور دانش بجوی". و چون موافق برنامه و روش تعلیم و تربیتی وزارت معارف است دستور داده شد در کتب درسی و مواقع مقتضی استفاده شود» (یادداشت‌های روزانه با عنوان ره‌انجام حکمت).

پیداست که پیش از این تاریخ، جمله مورد اشاره یعنی مصرع‌گونه برگردانده از حدیث «أَطْلِبُوا الْعِلْمَ...» به شرحی که شادروان حکمت نوشته‌اند، نمی‌توانسته است هستی داشته باشد. و دلیل بر هستی گرفتن آن مصرع‌گونه توسط فاضل ارجمند موصوف اجرا یادداشت مرحوم حکمت آنکه، شادروان دهخدا در کتاب امثال و حکم که سالها پیش از ایام وزارت مرحوم حکمت مواد آن را تهیه و در سال ۱۳۱۱ شمسی طبع شده آن را در چهار مجلد نشر داده است، همان حدیث «أَطْلِبُوا الْعِلْمَ...» را خود ترجمه کرده و نوشته‌اند:

«از گهواره تا گور در پی دانش روید» و بعد رجوع داده‌اند به مثل «آن کس که داناترست» (امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۸۳). بعد ذیل مثل «آن کس که داناترست بر آرزو تواناترست» بیتی از شاهنامه فردوسی را نقل کرده‌اند:

چنین گفت آن کس که داناترست

به هر آرزو بر تواناترست

و چندین مثل نظیر هم برای آن نقل کرده‌اند، از جمله: «دانائی توانائی است»، «دانستن توانستن است». «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» (آیه ۱۲ سوره ۳۹ قرآن کریم). و چندین نظیر دیگر و همان حدیث مورد اشاره و ابیات بسیار از شاعرانی چون فردوسی و سنائی و ناصر خسرو و اوحدی و نظامی. مسلماً اگر جمله مصرع‌گونه مورد بحث ما در زمان گردآوری مواد و تألیف حتی هنگام طبع امثال و حکم وجود داشت، ذیل همان مصرع‌گونه یا ذیل مثل «آن کس داناترست» می‌آوردند یا مثلاً ذیل مثل «دانائی بینایی است» نقل می‌کردند و یا ذیل مثلها که با حرف «ز» آغاز می‌شود نظیر «ز گیتی هر آن کس که داناترست» (ج ۲، ص ۹۱۲). اما اینکه بعداً مصرعی ناستوار به آن عبارت مصرع‌گونه مورد بحث ما افزوده و به صورت بیتی درآورده و متداول ساخته‌اند

چنین گفت پیغمبر راستگوی

ز گهواره تا گور دانش بجوی

گذشته از آنکه نشان از بی‌اطلاعی افزاینده مصرع اول، از کیفیت هستی گرفتن آن مصرع‌گونه و یابنده آن دارد، و صرف نظر از اینکه به مسامحه یا به بی‌توجهی و بی‌اطلاعی «نبی الصادقین»، پیغمبر راستگویان را به «پیغمبر راستگوی» برگردانده است، مصرع او تناقض دو گونه پیغمبری را نیز می‌رساند: پیغمبر راستگوی و پیغمبر غیر راستگوی.

با امید به راهگشا بودن این یادداشت برای حذف مصرع افزوده شده، از نوشته‌های بعد محققان و شناخته شدن حق گوینده مصرع‌گونه نخستین و سپاسداری از ثبت‌کننده آن در یادداشت‌های روزانه خود با دستور استفاده از آن در کتب درسی و مواقع مقتضی، یعنی شادروان حکمت، تشکر از مؤسسه سودمند میراث مکتوب و خدمات ارزنده فرهنگی آن را حسن ختام این مقال قرار می‌دهد. ■

۱. این نام بر اثر ریخته شدن جوهر روی آن محو و غیر قابل خواندن شده بود. با تجسس در منابع دیگر بعداً اعلام خواهد شد.

از پیروزه تا پیر چهل‌ساله

مجید منصوری^۱

در فرهنگ برهان قاطع ترکیب «پیر چهل‌ساله» آمده و یکی از معانی آن نیز «پیروزه» دانسته شده است: «پیر چهل‌ساله: کنایه از عقل است و فرشته را نیز گویند و کنایه از آدم صفی هم هست و پیروزه را نیز گویند که نوعی از جواهر باشد»^۲

در لغتنامه دهخدا نیز ذیل «پیر چهل‌ساله» بر اساس برهان قاطع و مجموعه مترادفات، یکی از معانی این ترکیب «پیروزه» دانسته شده است.^۳ این ترکیب مستخرج است از این بیت مخزن‌الاسرار نظامی:

طفل چهل‌روزه کژمژ زبان

پیر چهل‌ساله بر او درس خوان^۴

پیر، نشده است» (نک: همان، حاشیه). در فرهنگ جهانگیری که از منابع اصلی برهان قاطع بوده «پیر چهل‌ساله» چنین معنی شده است: «کنایه از سه چیز است: اول کنایه از عقل باشد. دوم کنایه از ملک بود. سوم کنایه از آدم علیه‌السلام است»^۵

در باب این ترکیب، قسمتی از نظر مصحح شرفنامه صحیح است و آن اینکه ظاهراً «پیروزه» ربطی به «پیر چهل‌ساله» ندارد، اما حدس ایشان مبنی بر اینکه واژه یا واژه‌هایی قبل از پیروزه بوده ظاهراً درست به نظر نمی‌رسد! ما بر این باوریم که پیدایش معنی «پیروزه» برای «پیر چهل‌ساله» به این سبب است که در نسخه‌های خطی فرهنگها، هر واژه بدون فاصله و پس از واژه بعدی ذکر می‌شده و در فرهنگی که برهان قاطع از آن ترکیب «پیر چهل‌ساله» را نقل کرده، به احتمال قریب به یقین واژه بعدی «پیروزه» بوده است (با توجه به اینکه از لحاظ ترتیب الفبایی بسیار نزدیک به یکدیگرند) و برهان آن را نیز یکی از معانی ترکیب مذکور پنداشته و «پیروزه» را بدل به «پیروزه» کرده و جمله را نیز اندکی تغییر داده است. بنابراین می‌توان نوشته منبع مورد استفاده برهان تبریزی را چنین بازبازی نمود: «پیر چهل‌ساله: کنایه از عقل است و فرشته را نیز گویند و کنایه از آدم صفی هم هست پیروزه نوعی از جواهر باشد...»

پس به احتمال فراوان افزوده شدن معنی «پیروزه» به «پیر چهل‌ساله» معلول همین اشتباه صاحب برهان است. ■



در شرفنامه منیری برابر تعبیر «پیر چهل‌ساله» چنین آمده است: «یعنی ملائکه و عقل و نیز آدم علیه‌السلام»^۵ مصحح این کتاب در حاشیه همین ترکیب نوشته‌اند: «احتمالاً در بعضی از فرهنگها بعد از «پیر چهل‌ساله» عباراتی محذوف بوده است که در لغتنامه به نقل از برهان «پیر چهل‌ساله» به معنی «پیروزه» آمده، ضمن اینکه ذیل پیروزه و پیروزه هیچ اشاره‌ای به پیر چهل‌ساله، حتی مطلق

۱. دانشجوی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران.

۲. برهان تبریزی، محمد حسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، ۱۳۷۶ش، ذیل «پیر چهل‌ساله».

۳. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه، تهران، ذیل، «پیر چهل‌ساله».

۴. نظامی گنجوی، خمسه نظامی گنجوی، بر اساس چاپ مسکو، تهران، ۱۳۸۵ش، ص ۳۶.

۵. قوام فاروقی، ابراهیم، شرفنامه منیری، به تصحیح حکیمه دبیران، تهران، ۱۳۸۵ش، ذیل: «پیر چهل‌ساله».

۶. انجو شیرازی، میرجمال‌الدین، فرهنگ جهانگیری، به تصحیح رحیم عقیقی، مشهد، ۱۳۷۵ش، ذیل: «پیر چهل‌ساله».



بندِ سفره

علی نویدی ملاطی

در ادوار پیشین شکل ظاهری سفره با آنچه امروز از آن می‌شناسیم اندکی تفاوت داشته است؛ بدین صورت که بندی بدان متصل بوده، بعد از تعبیه خوراکیها در آن، بند را می‌بستند تا مانع ریخته شدن محتویات آن شوند. در متون کهن به این نکته تصریح شده است.

در ترجمه تفسیر طبری (۲/ ۳۶۴ و ۳۶۵) ضمن اشاره به دعای پیغمبر در غار به همراه ابوبکر، به این نکته اشاره شده است: «و سفره‌ای داشتند (= حضرت رسول و ابوبکر) پر از طعام، و بدان اشتر که پیغامبر بر نشسته بود درآویختند، و بند سفره بگسیخت و آن طعامها بریخت، و در آن ساعت بدان تعجیل هیچ بند نیافتند که در سفره کردند، و اسما دختر ابوبکر و قایه‌ای بر سر داشت و کناره‌های آن قایه محکم بود، و هر دو کناره قایه فرو آورد و بر هم تافت محکم، و سفره اندر کشید، و باز بیاویختند.» نیز نک: تفسیر سورآبادی، ۹۴۲/۲ و ۹۴۳.

علاوه بر اینها، در شعری از جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران، سنایی، ۱۳۶۲، ص ۴۲۸) ضمن هجو طنزآمیز یکی از خواجگان دوران، به بسته بودن بند سفره و تلویحاً خست وی تصریح شده است:

اگر شلواربندِ مادرِ تو

چو بندِ سفره‌ تو بسته بودی

نزدای آن جَلَبِ تو غلتبان را

جهان از ننگِ نامت رسته بودی

همچنین در شعری از مجیر بیلقانی (تصحیح محمد آبادی باویل، تبریز، مؤسسه فرهنگ و تاریخ، ۱۳۵۸ ش، ص ۱۴۸) به این نکته اشاره شده است:

بر سفره هر آنکه خورد حلوا

چون سفره شود رسن بگردن

از بیت یادشده و این بیت مثنوی نیز برمی‌آید که سفره را می‌آویخته‌اند:

صوفئی بر میخ روزی سفره دید

چرخ می‌زد جامها را می‌درید

(د ۳: ۳۰۱۴)

و از بیت دیگر مثنوی نیز به شکل ظاهری سفره، که بعد از آویختن در قسمت بالایی (= سر سفره) ترنجیده می‌شد، می‌توان پی برد:

بود کمپیری نود ساله کلان

پُر تشنچ، روی و رنگش زعفران

چون سر سفره رخ او تو به تو

لیک در وی بود مانده عشق شوی

(د ۶: ۱۲۲۲)

تأملی در یک ضرب‌المثل ایرانی

الف را نمی‌گویم، جانم خلاص

وحید سبزیان‌پور

در اشعار ابونواس شاعر ایرانی عرب زبان و از مهم‌ترین ناقلان فرهنگ ایرانی به عربی (نک: مدخل «ابونواس» در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی) آمده است:

سَأَلْتُهَا قَبْلَةَ فَفِرْتُ بِهَا

بَعْدَ امْتِنَاعٍ وَ شِدَّةِ التَّعَبِ

فَقُلْتُ بِاللَّهِ يَا مُعَذِّبَتِي

جودی باخری افضی بها اربی

فَابْتَسَمَتْ ثُمَّ أَرْسَلَتْ مَثَلًا

يَعْرِفُهُ الْعُجْمُ لَيْسَ بِالْكَذِبِ

لَا تُعْطِيَنَّ الصَّبِيَّ وَاحِدَةً

يَطْلُبُ أُخْرَى بِأَعْنَفِ الطَّلَبِ

یعنی: بوسه‌ای از او خواستم و پس از امتناع و سختگیری بسیار به آن دست یافتم. گفتم - خدا را - ای کسی که مرا عذاب می‌دهی قسمت می‌دهم بوسه‌ای دیگر ببخش تا حاجتم روا گردد. خندید و مثلی بر زبان آورد که ایرانیها آن را می‌شناسند و دروغ نیست. به بچه اگر یک چیزی خواست (بازیچه‌ای) نده زیرا با اصرار زیاد دیگری را می‌خواهد.

بهزاد کرمانشاهی نیز در قطعه‌ای با عنوان «مضمونی از ابونواس» ابیات مذکور را به نظم فارسی کشیده است:

بوسه‌ای بخشید ماه من مرا

از نیازم چون دید در تاب و تب

آزمندی کردم و درخواستم

بار دیگر بوسه‌ای زان لعل لب

تصحیح بیت محمد عبده در غرّةالافاظ

و نزهةالافاظ

مجید منصوری

مصحح فاضل آقای علی صفری آق قلعه مقاله‌ای با عنوان «غرّةالافاظ و نزهةالافاظ، اثری از ظهیری سمرقندی و بیته تازه‌یاب از محمد عبده (عبده)» در شماره ۳۴ گزارش میراث (ص ۳۵-۳۸). نوشته‌اند. ایشان همان‌گونه که در عنوان مقاله خود متذکر شده‌اند، بیته تازه‌یاب از محمد عبده را بر اساس همان کتاب مذکور به دوستداران زبان و ادبیات فارسی معرفی کرده‌اند. «مهم‌ترین مطلبی که نویسنده این سطرها در کتاب ما نحن فیه دیده است، بیته از خواجه محمد عبده — ادیب و نویسنده چیره‌دست سده چهارم و پنجم هجری — می‌باشد. در نسخه (ص ۲) آمده: «و خواجه محمد عبده کی استاد این صنعت است می‌گوید در قصیده:

بیک بدمستی کلک آن کنم کجا نکند

هزار تیغ یمانی و رمح هژده‌گزی»

ص ۳۸

آقای صفری آق قلعه به احتمال بسیار، متن را چنین خوانده‌اند: «به یک بدمستی کلک آن کنم...» اما در این صورت مصراع معنی مفیدی نمی‌یابد و ارتباط دو مصراع نیز از میان می‌رود. بنابراین به نظر می‌رسد ضبط صواب مصراع نخست باید چنین باشد: «به یک بدمستی کلک آن کنم کجا نکند...» یعنی «با قلم یک‌وجبی کاری می‌کنم که هزار شمشیر یمانی و نیزه هژده‌گزی نیز از انجام آن قاصرند». چه، قلم و کلک نیز اندازه‌ای در حدود یک بدست دارد. سوزنی سمرقندی در بیته بسیار نزدیک به بیت محمد عبده چنین گفته است:

از یک بدست کلک، مظفر به وقت کار

بر صد هزار خنجر و تیر و تبر توئی^۱

خواند بر من خند خندان در جواب

این مثل کز پارسی دارد نسب

کودکی را چون دهی بازیچه‌ای

می‌کند بازیچه دیگر طلب

ص ۱۹۳

از اشعار بالا به وضوح می‌توان دریافت که یک ضرب‌المثل ایرانی در میان عربها شایع بوده که مضمون آن چنین است: اگر به بچه یک اسباب‌بازی بدهی اسباب‌بازی دیگری می‌خواهد. این مثل ما را به یاد داستانی با عنوان «الف را نمی‌گویم، جانم خلاص» می‌اندازد: کودکی مکتبی را هرچه ملا به چوب می‌زد که بگوید الف، نمی‌گفت. پرسیدندش: مگر یک الف گفتن این همه زحمت دارد که تحمل چوب می‌کنی و نمی‌گویی؟ گفت: الف گفتن رنجی ندارد اما از پس آن ب را باید گفت و پ را و ت را تا ی... هم از ابتدا الف را نمی‌گویم و جانم خلاص (شاملو ۱۳۵۷: ۹۴۴/۱۰).

همچنین گویند: بچه‌ای گریه می‌کرد، مردی از او پرسید: بچه‌جان چرا گریه می‌کنی؟ گفت هزار تومان داشتم آن را گم کردم. مرد که دلش به حال او سوخته بود هزار تومان از جیبش درآورد و به بچه داد و گفت: بگیر و دیگر گریه نکن. کودک با دیدن پول گریه را قطع کرد و با رضایت پول را گرفت ولی پس از چند لحظه، ناگهان با صدای بلند شروع به گریه کرد. مرد با تعجب پرسید: دیگر برای چه گریه می‌کنی؟ بچه با گریه گفت: اگر آن هزار تومان را گم نکرده بودم الآن دو هزار تومان داشتم.

منابع

ابونواس، الدیوان، بیروت، دار صادر للطباعة و النشر و دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۹۶۲م.
بهزاد کرمانشاهی، یدالله، ۱۳۸۱، گلی بیرنگ، برگزیده شعرها نشر آگه.
شاملو، احمد، ۱۳۵۷، کتاب کوچه، تهران، مازیار.

۱. سوزنی سمرقندی، دیوان، به تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران، ۱۳۳۸ش، ص ۳۵۳.



ترجمه‌های از روبن سن کروزو

علیرضا دولت‌شاهی

در میان کتابهای انگلیسی‌زبان مجموعه ملک، نسخه‌ای از یک ترجمه فارسی آوانویسی شده به خط لاتین، از رمان نامدار روبن سن کروزو وجود دارد. این نسخه در دفتر سابق ثبت کتابهای لاتین کتابخانه ملک به شماره ۶۰۱ و به تاریخ سوم بهمن ماه سال ۱۳۳۱ ش ثبت شده و تاریخ انتشار آن ۱۸۷۸ م است. در این مختصر به این ترجمه خواهیم پرداخت:

روبن سن کروزو رمانی است که سالهای کودکی مرا به خود آکنده است و هنوز نیز دلیسته آن هستم. در کتابخانه شخصی‌ام نیز ترجمه‌های گوناگونی به زبان فارسی و دیگر زبانها از این رمان وجود دارد؛ به‌ویژه برگردانی به زبان فرانسوی. می‌دانیم قدیم‌ترین چاپ سربی از ترجمه فارسی این رمان در سال ۱۳۱۷ خورشیدی منتشر شد. مترجم آن فخر داعی گیلانی است؛ ترجمه‌ای که توسط انتشارات فرهنگ در ۴۷ صفحه انتشار یافت. اما ترجمه فارسی این رمان، دست کم یک چاپ سنگی نیز دارد. آن ترجمه در قطع خستی و ۱۲۰ صفحه انتشار یافته است. اما متأسفانه تاریخ نشر آن معلوم نیست. از این ترجمه نیز در مجموعه ملک دو نسخه وجود دارد: نسخه شماره ۶۵۴۷ و نسخه شماره ۸۳۱۴.^۱

نسخه آوانویس شده ترجمه این رمان که در سال ۱۸۷۸م توسط Allen H William منتشر شده است، در حقیقت ترجمه‌ای است به قلم شیر محمد کابلی. این ترجمه بر اساس برگردان اردوی این رمان انجام گرفته که آن نیز در سال ۱۸۲۶م در شهر بنارس منتشر شده است. ترجمه آوانویسی شده این رمان که در این یادداشت مورد نظر ما است، ویراسته Tolbort.H.W.T است که دانش‌آموخته حقوق بوده است. او چند سالی را در هندوستان گذرانده و در دفتر Bangal Civil Servies به کار پرداخته بود. او بر این ترجمه مقدمه مبسوطی در سی‌وشش صفحه نوشت. این مقدمه در دو بخش سامان یافته است: در بخش نخست وی داستان آغاز و انجام ترجمه و ویرایش کتاب را باز می‌گوید. در این بخش او همچنین به مسائل آوایی زبان فارسی، و اینکه لهجه مترجم که زاده کابل است و با

زبان معیار فارسی تفاوت دارد پرداخته است. بخش دوم در حقیقت به بیان سیر آوانویسی زبانهای شرقی به خط لاتین اختصاص یافته است. این بخش حاوی اطلاعات مفیدی برای علاقه‌مندان است.

از نخستین بخش مقدمه در می‌یابیم که شیر محمد کابلی چند سالی به عنوان منشی در خدمت تالبرت بوده است. شیر محمد در برگردان این رمان از زبان اردو به زبان فارسی، از یاری و کمک یک هندی به نام امجد علی، که در دفتر دولت در شهر جنگ به منشی‌گری اشتغال داشت بهره‌مند بوده است. این دو تن، شیر علی و امجد علی، ترجمه آوانویسی شده خود را برای تالبرت به لندن ارسال کردند. ویراستار این ترجمه یعنی تالبرت در امر تصحیح آوانویسی متن از یاری و کمک دو فارسی‌زبان ساکن لندن بهره برده است. این دوتن عبارت‌اند از: میرزا مهدی‌خان و سید شهاب.

از نکاتی که در مقدمه طولانی این برگردان به چشم می‌خورد می‌توان به استفاده از ترکیب Muhammadan Countries به جای ترکیب «سرزمینهای اسلامی»، و نیز استفاده از صفت محمدی به جای مسلمان، (مثلاً در Two gentlemen Muhammadan)، اشاره کرد.

نگارنده تا کنون هیچ اشاره‌ای به این ترجمه آوانویسی شده از رمان روبن سن کروزو در هیچ یک از منابع فارسی ندیده است. سنت آوانویسی در برگردان متون بازمانده از دوران ایران پیش از اسلام، سنتی رایج و شناخته شده در آن حوزه است. اما ترجمه آوانویسی شده از یک زبان مدرن به زبان فارسی کم نظیر، اگر نه بی‌نظیر، است.

نگارنده هیچ ترجمه آوانویسی شده دیگری را به زبان فارسی نمی‌شناسد. اما این سخن، بی‌شک به معنای نبود این دست ترجمه‌ها نیست. چرا که آگاهی انسان هر چه گسترده باشد، باز هم محدود است.

۱. بر اساس فهرست مرحوم مشار می‌دانیم از این رمان دست کم ترجمه‌ای به ترکی نیز وجود دارد. و نیز می‌دانیم که در مجموعه کتابخانه آستان رضوی ترجمه‌ای عربی نیز از این رمان یافت می‌شود. ترجمه‌ای که در سال ۱۸۳۵م به‌نام قصه روبن کروزی در مالمه در ۲۵۲ صفحه و به صورت مصور انتشار یافته است. این ترجمه با شماره ثبت ۱۳۴۵۰ در مخزن بسته کتابخانه مرکزی آستان قدس مشهد وجود دارد.